

الله أكبر  
الله أكبر  
الله أكبر



« کاری از مؤسسه علمی فرهنگی وارثین ملکوت »



## خطبه ملاقات و دیدار

(۲۸ شوال ۱۴۲۴ هـ. ق)

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَمْ فَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بَلْ قَالُوا أَضْعَافٌ أُحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ مَا آمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَزِيَّةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ وَ مَا أُرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَمْ قَالَا تَعْقِلُونَ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَزِيَّةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّهَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَنْخِذَ لَهَوًا لَآتَخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾<sup>(۱)</sup> «برای مردم [وقت] حساب‌شان نزدیک شده است، و آنان در بی‌خبری روی‌گرداندند. هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد، مگر این‌که بازی‌کنان آن را شنیدند. در حالی که دل‌هایشان مشغول است. و آنان‌که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که: «آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست؟ آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» [پیامبر] گفت: «پروردگرم [هر] [گفتار]ی را در آسمان و زمین

می‌داند، و اوست شنوای دانا.» بلکه گفتند: «خواب‌های شوریده است، [نه] بلکه آن را بر یافته، بلکه او شاعری است. پس همان‌گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد.» قبل از آنان [نیز مردم] هیچ شهری - که آن را نابود کردیم - [به آیات ما] ایمان نیاوردند. پس آیا اینان [به معجزه] ایمان می‌آورند؟ و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم. اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید. و ایشان را جسدی که غذا نخورند، قرار ندادیم و جاویدان [هم] نبودند. سپس وعده [خود] به آنان را راست گردانیدیم و آن‌ها و هر که را خواستیم نجات دادیم و افراط‌کاران را به هلاکت رسانیدیم. در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟ و چه بسیار شهرها را که [مردمش] ستم‌کار بودند درهم شکستیم، و پس از آن‌ها قومی دیگر پدید آوردیم. پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند. [هان] مگریزید، و به سوی آن‌چه در آن مُننعم بودید و [به سوی] سراهای تان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید. گفتند: «ای وای بر ما، که ما واقعاً ستم‌گر بودیم.» سخن‌شان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده بی‌جان گردانیدیم. و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی‌چه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم بازی‌چه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند، و بناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آن‌چه وصف می‌کنید.» راست گفت خدای والای بزرگ.

در ضریح امام هادی و عسکری (علیهما السلام) اولین دیدارم با امام مهدی (علیه السلام) در این زندگی دنیا بود. و در این دیدار، امام مهدی (علیه السلام) را شناختم. این دیدار از زمان‌های طولانی بوده است. و پس از آن، دیدارهایی با ایشان (علیه السلام) تکرار شد. ایشان بسیاری از مسائل را برایم روشن نمود. ولی مرا به تبلیغ مسئله‌ای، به گروه مشخص یا فرد مشخص دستور نداد. بلکه راهنمایی‌هایی بود که درباره من بود و مرا تربیت می‌نمود و مرا به سوی نیکی‌های اخلاق الهی حرکت می‌داد. و در آن زمان، برخی از علم و شناخت را به من تفضل

می‌کرد. و مرا از انحرافات بزرگی که در آن زمان، در حوزه علمیه نجف بود، باخبر نمود؛ چه انحرافات علمی یا عملی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی یا انحرافات افرادی که جلوه نمایندگان این حوزه علمیه بودند. این مرحله، برای بنده دشوار بود؛ به این خاطر که از بین بردن آخرین سنگر بود که گمان می‌کردم نماینده حق در جهان است. این مسئله برای من، مانند گنبدین نمک بود. «هر چه بگنجد نمکش می‌زنند. وای به روزی که بگنجد نمک!» در عین حال، این مرحله دردناک و غم‌گینانه و سختی بود. امام (علیه السلام) فساد و ستم را برایم روشن نمود. ولی مرا در وسط راه رها کرد. نمی‌دانستم چه کنم. آیا از جایی که آمدم، باز گردم؟!

پرسشی که همیشه، آن را متوجه خودم می‌کردم؟! همیشه پرسش این بود که وقتی حق را شناختم، بین اهل دین و در حوزه علمیه نجف غریب بودم. پس چگونه بین اهل دنیا، غریب‌تر نباشم؟

در هر حال، روزها و ماه‌ها گذشت. و خداوند خواست که با امام (علیه السلام) دیدار کنم و ایشان، این بار مرا به حوزه علمیه در نجف اشرف فرستاد تا آن‌چه به من خبر داده است را برای گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه مطرح کنم.

مهم می‌دانم که هر چند خلاصه و مختصر، به این دیدار بیردازم؛ به این خاطر که جلوه تغییر تاریخی در زندگی من بود؛ به این خاطر که اولین باری بود که امام مهدی (علیه السلام) در آن، مرا به عمل به شکل آشکارا و محکم در حوزه علمیه نجف اشرف متوجه کرد. هزاران سلام و درود، بر فردی که در آن مشرف شود.

داستان این دیدار، این است که من در شبی از شب‌ها، خواب بودم و رؤیایی در خواب دیدم که امام مهدی (علیه السلام) نزدیک ضریح سید محمد (علیه السلام) برادر امام عسکری (علیه السلام) ایستاده است و به من دستور حضور، برای دیدار خودش را می‌دهد. پس از این، بیدار

شدم و ساعت، ۲ شب بود. ۴ رکعت، نماز شب خواندم. سپس دوباره خوابیدم و دومین رؤیا را دیدم که نزدیک این رؤیا بود که امام مهدی (علیه السلام) نیز در آن، مکان دیدار با خود (علیه السلام) را مشخص نمود.

بیدار شدم و ساعت ۴ شب بود. نماز شب را کامل کردم و نماز صبح را خواندم. سپس پس از دو روز از این رؤیاها، به سوی سامرا مسافرت کردم و امام عسکری و هادی (علیه السلام) را زیارت کردم. سپس به بلد بازگشتم و امام محمد (علیه السلام) را زیارت کردم. سپس به بغداد رفته و امام کاظم و جواد (علیه السلام) را زیارت کردم. سپس به کربلا و امام حسین (علیه السلام) و شهدا (علیه السلام) را زیارت کردم. و شبانه در ضریح امام حسین (علیه السلام) با امام مهدی (علیه السلام) دیدار کردم. سپس در روز بعد و هنگام صبح، در مقام امام مهدی (علیه السلام) با ایشان دیدار کردم که در پایان «شارع السِدْره» بود. به تنهایی در مقام نشستیم که خالی بود و فقط خادم بود که در محل نماز خانم‌ها بود و تقریباً از مکانی که در آن بود، دور بود. در هر حال، این روز ۳۰ شعبان سال ۵۱۴۲۰ ق بود. پس از این دیدار، به منزل بازگشتم و ماه رمضان را با فضل خداوند بر من، روزه گرفتم و بار خود را در پایان ماه رمضان، به سوی نجف بستم. و آغاز به مطرح کردن حقی که شناختم، نمودم و بحث بین من و بین برخی از طلبه‌های حوزه علمیه بالا گرفت و نتیجه‌اش قطع رابطه بین من و بین برخی از آنان و اختلاف کامل، با برخی از آنان شد. و برخی از آنان با من موافقت کردند، البته بدون این که مرا یاری دهند.

روزها و ماه‌ها گذشت. بلکه تقریباً ۳ سال گذشت. نه یاور و نه یاری‌کننده‌ای از طلبه‌های حوزه علمیه داشتم. بلکه افرادی بودند که سخن مرا پذیرفتند و با سخنم درباره فساد مالی در حوزه موافقت نمودند. از این جا بود که حرکت اصلاحی، علیه این فساد مالی آغاز شده بود. ولی باعث اصلاح حقیقی نشد. اما باعث تغییر سیاست مالی برخی از مراجع شد. ولی در حدی نبود که بیان شود. و خوش‌گذرانی و رفاه، نزد بسیاری از این

علما و افراد مرتبط با آنان باقی ماند. و در مقابل آن، جامعه نیازمندی بود که از سختی گرسنگی و بیماری بدنی و روحی درد می‌کشیدند و هیچ یک از آنان، برای تغییر این وضعیت دردآور تلاش نمی‌کردند.

پس از ماه‌های اندکی، فرآیند اعلام و آشکارکردن ارتباط من با امام مهدی (علیه السلام) آغاز شد و این‌که از سوی ایشان (علیه السلام) فرستاده هستم. این فرآیند، فقط با اعلام من نبود. بلکه گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه، مسئله‌ای را که این مطلب را برایشان تاکید کند، در ملکوت آسمان‌ها شنیدند و دیدند. برخی از آنان، مستقیماً با من ارتباط داشتند و برخی از آنان، اصلاً با من ارتباطی نداشتند. گروهی از این طلبه‌ها اصرار کردند که با من بیعت کنند؛ با این‌که سختی این امر را به آنان خبر دادم و این‌که در پایان کار، مرا رها می‌کنند؛ همان‌طور که اهل کوفه، مسلم بن عقیل (علیه السلام) را رها کردند. ولی آنان بیعت را این‌گونه تکمیل کردند که جان و مال و فرزند را فدای من کنند. آنان نسبت به این مسئله تصریح کردند؛ نه این‌که من از آنان، در برابر این مسئله چیزی بخواهم.

این مطلب، در ماه جمادی الاول سال ۵۱۴۲۳.ق بود. پس از این، بسیاری از طلبه‌های حوزه علمیه بیعت کردند. سپس مقداری ترس برایشان ایجاد شد و نیروهای امنیتی صدام ملعون، شروع به حرکت به سوی من کردند. در نتیجه این گروه متفرق شدند و بیعت را شکستند و هر کدام یا هر جماعتی، برای خودشان دنبال دلیلی برای شکستن بیعت بودند و تهمت‌هایی بیان می‌کردند که مرا با آن متهم کنند. ولی در پایان، بر دو مسئله اتفاق نظر پیدا کردند:

**اول:** متهم کردن من، به اینکه جادوگر بزرگی هستم.

**دوم:** متهم کردن من، به این‌که من بر سرزمین جن‌ها چیره هستم و از آنان برای غلبه بر ایشان استفاده می‌کنم.

دوباره و بعد از متفرق شدن این گروه، به خانه خودم بازگشتم و فقط تعداد اندکی از طلبه‌های حوزه علمیه و برخی از مؤمنین، با من ماندند. در این سال ۱۴۲۴ ه.ق و در ماه جمادی الاولی، گروهی از این مؤمنین نزد من آمدند و با من تجدید بیعت کردند و مرا از خانه‌ام بیرون آوردند و دعوت، دوباره آغاز شد. و در آخرین روز از ماه رمضان این سال ۱۴۲۴ ه.ق امام مهدی (علیه السلام) به من دستور داد که شروع به مورد خطاب قرار دادن همه مردم زمین کنم و هر کدام بر اساس خود و بر اساس دستوراتی که از امام مهدی (علیه السلام) صادر می‌شود. در روز سوم شوال، امام مهدی (علیه السلام) به من دستور داد که انقلاب علیه ستم‌کاران را اعلام کنم و دنبال گام‌ها باشم و با شتاب، عمل کنم. مردم را به یاری حق و اهلش و عمل برای برپایی حق و بالابردن کلمه «لا اله الا الله» دعوت نمودم. چرا که کلمه «الله» بالاتر است. کلمه «الله» بالاتر است. کلمه «الله» بالاتر است. و کلمه کافران، پایین‌تر است. ﴿وَإِن تَنصَرُوا لِلَّهِ يَنصِرْكُم وَ يَثْبِتْ أَدَامِكُمْ﴾ «اگر خداوند را یاری دهید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.» آیا یاری برای دین خداوند است؟ آیا یاری برای قرآن است؟ آیا یاری برای ولی خدا است؟ آیا یاری برای خداوند سبحان و متعال است؟

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> «خداوند، به افرادی از شما که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند، این وعده را دارد که آنان را در زمین خلیفه و جانشین کند؛ همان‌طور که افراد پیشین آنان را جانشین خود نمود و برای آنان دینی را تمکین داد که برای آنان خشنود بود و بعد از ترس‌شان، به آنان امنیت داد.



مرا بپرستید و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهید. هر فردی بعد از این کفر بورزد، آنان همان فاسقان هستند.»

من انتظار یاری از علمای دین ندارم و چگونه از آنان انتظار یاری داشته باشم، درحالی که امام صادق (علیه السلام) در بیش از یک حدیث، تأکید نموده است که بسیاری از آنان، با زبان و نیزه با امام مهدی (علیه السلام) می‌جنگند تا این که کار به او برسد، هفتاد فرد از بزرگان و سه هزار از افراد کوچک آنان را از بین می‌برد. چگونه از آنان، انتظار یاری داشته باشم؛ درحالی که صادق (علیه السلام) فرمود: «این امر را فردی یاری می‌دهد که هیچ بهره‌ای برای او نیست. اگر امر ما بیاید، فردی از آن بیرون می‌آید که امروزه، بت‌ها را می‌پرستند.» بت‌ها یا تمثال‌ها، همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) فرمود، همان علمای بی‌عمل هستند. در زمان امام صادق (علیه السلام) فقط ابوحنیفه و افرادی مشابه آنان، بت‌ها بودند.

ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی قائم قیام کند، از این امر فردی بیرون می‌آورد که پنداشته می‌شد که از اهل آن است و افرادی که شبیه خورشید و ماه‌پرستان هستند، وارد آن می‌شوند.»<sup>(۱)</sup>

افرادی که قائم را یاری نمی‌دهند، همان علمای بی‌عمل هستند؛ با این که مردم از آنان، انتظار یاری قائم را دارند. چگونه از این علما انتظار یاری داشته باشم، درحالی که امامان در احادیث‌شان تصریح می‌کنند که این علما، باعث جدایی امت و پراکندگی هستند.

امیرالمومنین علیه السلام: «ای مالک بن ضمیره! وقتی شیعه این‌گونه اختلاف کنند، حال تو چگونه است؟ و ایشان انگشتانش را درون یک‌دیگر قرار داد و برخی از آن را درون برخی دیگر قرار داد. عرض کردم: ای امیرالمومنین! هیچ خیری در آن زمان نیست؟ ایشان علیه السلام فرمود: همه خیر، در آن زمان است. قائم ما قیام می‌کند و هفتاد مرد را می‌آورد که بر خداوند و رسولش دروغ می‌بندند. آنان را می‌کشد. سپس خداوند، مردم را بر یک امر جمع می‌کند.»<sup>(۲)</sup>

امام صادق علیه السلام: «این مسئله چگونه است؛ درحالی که روزگار به گردش نیامده است تا این که گفته شود: مرده است یا هلاک شده است، در چه وادی رفته است. عرض کردم: منظور از گردش روزگار چیست؟ فرمود: اختلاف شیعه، بین‌شان.»<sup>(۳)</sup>

این مسئله‌ای است که امروزه برخی از علمای شیعه، نسبت به آن فتوا می‌دهند که پایانی برای غیبت کبری نیست و ابداً هیچ فردی، او را نمی‌بیند. در حقیقت آنان، ظهور

---

۱- غیبت نعمانی: ص ۱۷۲

۲- غیبت نعمانی

۳- بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۸۸.

ایشان سپس قیام ایشان را نمی‌خواهند؛ به این خاطر که ظهور ایشان، به معنای پایان مرجعیات آنان است که شیعه را تگه‌تگه کرده است. آنان را جدا و پراکنده کرده است.

در روایتی از ایشان علیه السلام است: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، به سوی کوفه حرکت می‌کند. حدود هزار تن از آن بیرون می‌آیند که بتریه نامیده می‌شود. سلاح، بر آنان است. عرض می‌کنند: از جایی که آمدی، بازگرد. ما به فرزندان فاطمه علیه السلام نیازمند نیستیم. ایشان، شمشیر را در بین آنان قرار می‌دهد تا این که به سوی آخرین آنان می‌آید. سپس وارد کوفه می‌شود. هر منافق شکاکی را در آن می‌کشد و کاخ‌هایش را منهدم می‌کند و جنگ‌جویانش را می‌کشد تا این که خداوند عز و علا خشنود شود.»<sup>(۱)</sup>

از باقر علیه السلام: «وارد کوفه می‌شود و در آن، سه پرچم است که اختلاف دارند. برای ایشان، پاک و خالص می‌شود تا این که نزد منبر می‌آید و خطبه می‌خواند...»<sup>(۲)</sup>

از باقر علیه السلام که فرمود: «ای گروه شیعه، شیعه آل محمد! مانند پاک‌شدن سرمه در چشم، پاک می‌شود؛ به این خاطر که صاحب سرمه می‌داند که چه زمانی در چشم می‌رود، ولی نمی‌داند که چه زمانی می‌رود. یکی از شما درحالی صبح می‌کند که می‌بیند که بر شریعت امر ماست و درحالی شب می‌شود که از آن بیرون می‌رود. و درحالی شب می‌شود که بر شریعت امر ماست و درحالی صبح می‌کند که از آن، بیرون رفته است.»<sup>(۳)</sup>

چگونه از آنان، انتظار یاری داشته باشم، درحالی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر اتم می‌آید که از قرآن، فقط نگاشتن آن می‌ماند و از اسلام، فقط نامش می‌ماند. درحالی به اسلام نامیده می‌شوند که دورترین مردم، از آن هستند. مساجد آنان آباد

---

۱- ارشاد مفید

۲- ارشاد مفید ص ۳۵۴

۳- بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۰۱، غیبت نعمانی ص ۱۱۰

است؛ درحالی که از هدایت خراب و تپهی است. فقهای آن زمان، بدتر فقهای زیر آسمان هستند. فتنه از آنان بیرون می‌آید و به آنان باز می‌گردد.»<sup>(۱)</sup>

رسول الله ﷺ از خداوند سبحان و متعال، در معراج می‌فرماید: «...عرض کردم: خدایا! این مسئله، چه زمانی است؟ خداوند عزوجل به من وحی کرد. این مسئله زمانی است که علم، برداشته شود و ناآگاهی آشکار شود و قاریان بسیار شوند و عمل اندک شود و فریب بسیار شود و فقهای هدایت‌گر اندک شوند و فقهای گمراهی خائن بسیار شوند. و شاعران بسیار شوند و امت تو، قبرهای‌شان را مساجد می‌گیرند. و مُصحف‌ها زینت داده می‌شود و مساجد، دارای نقش و نگار می‌شود و ستم بسیار شود...»<sup>(۲)</sup>

و الحمدلله رب العالمین. در هر حال، ای مردم عراق! پدرم، مرا به سوی مردم زمین فرستاده است و از شما و اُمّ القُری، نجف آغاز کرده است. من با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکوت آسمان‌ها، موردتأیید هستم. بسیاری از افرادی که مرا با پذیرش حق پذیرفتند، پرده از آنان برداشته شده است و دیده آنان، امروزه تیز است. برخی از آنان هستند که مسائلی می‌بینند که مردم نمی‌بینند و مسائلی می‌شنوند که مردم نمی‌شنوند و چه نشانه‌ای بزرگ‌تر از این آیه اَنفُسی. ﴿وَلَوْ لَوَّ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾<sup>(۳)</sup> «و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که هم‌واره از آن بالا می‌رفتند، قطعاً می‌گفتند: «در حقیقت، ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم.»

اما رؤیاهای، در هر مدتی از زمان، گروه‌هایی از استان‌هایی نزد من می‌آمدند که برخی از آنان، از نجف دور بود. بسیاری از آنان در خواب‌شان، مسائلی می‌دیدند که این دعوت

۴- بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۰

۱- بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۷۱ - ۲۷۸

۲- حجر ۱۴، ۱۵

حق را تأیید می‌کرد. اگر یک رؤیا یا دو رؤیا بود، برای دشمنان آل محمد راهی برای رد آن بود. ولی این افراد، برای رد صدها بلکه هزاران رؤیای در آینده راهی ندارند. بیشتر آن‌ها، این‌گونه مورد تأیید است که یکی از معصومین، در آن هستند. و ایشان فرمودند: «فردی که ما را ببیند، ما را دیده است. چرا که شیطان، به صورت ما نمی‌آید.» این سخن برای ستم‌کاران مانده است که رؤیا، دلیل نیست؛ درحالی که رؤیا، جزئی از نبوت است و با این که رسول و امامان، نسبت به آن و گوش دادن و تأویل آن، بسیار اهتمام و توجه ورزیدند. و با این حال که بیشتر نبوت‌های برخی از پیامبران رؤیا و تأویل رؤیا بوده است؛ مانند نبوت دانیال. و با این حال که نرجس، مادر امام مهدی به عراق آمد تا با امام حسن عسکری ازدواج کند؛ به این خاطر که رؤیاهای صادقه دید و خودش را در معرض خطر جنگ و اسارت قرار داد. در حالی که ایشان، نوه قیصر روم بود. و با این حال که وهب نصرانی، حسین را یاری داد؛ به این خاطر که عیسی را در خواب دید. و با این حال که نجیب بنی‌امیه، خالد بن سعید بن عاص اموی، به خاطر رؤیایی که از پیامبر دید، ایمان و اسلام آورد.

این ناآگاهان، رؤیا را بالجمله و به طور کلی و بدون هیچ دقت و اندیشه‌ای رد می‌کنند. حقیقتاً به شما می‌گویم: مسئله‌ای که امروزه برای مردم ایجاد شده است، وحی بزرگی با رؤیاست. ولی بیشتر مردم، نسبت به نعمت پروردگارشان کفر می‌ورزند و بیشتر مردم، شکر نمی‌کنند. این عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.

به بسیاری، مسائل غیبی را خبر دادم که برخی از آن‌ها، اتفاقات مهم و در آینده بود. و همان‌طور که به آنان خبر داده بودم، اتفاق افتاد. از جمله: ارتداد افرادی که در آغاز دعوت، با من بیعت نمودند؛ یعنی پیش از تقریباً یک سال و نیم. و ارتداد افرادی که در این سال، با من بیعت نمودند. و از جمله: پایان حکومت «اولاد فاجران» صدام و

سربازان ناپاکش. و مسائل بسیاری که در این بیان، نمی‌گنجد. درباره آن، از فردی پرسید که با من ارتباط داشت و مرا می‌شناخت. از آنان، درباره معجزاتی پرسید که با چشم و بصیرت خود دیدند. با سوگند به خداوند، از شما درخواست می‌کنم: ملکوت آسمان‌ها، به دست کیست؟! آیا خداوند یا شیطان (خداوند، لعنتش کند)؟ اگر بگویید که این مسائل، سحر و از جن است، این سخن شما مانند فردی است که می‌گوید: ملکوت آسمان‌ها و زمین، به دست شیطان (خداوند، لعنتش کند) است. خداوند، فردی را لعنت کند که این سخن احمقانه‌ی ناآگاهانه را می‌گوید و نسبت به آن، اصرار می‌ورزد و از آن، به سوی خداوند توبه نمی‌کند.

امروز، من همان‌طور که جدم حسین از شما درخواست یاری کرد، از شما درخواست یاری می‌کنم. آیا یاری است که ما را یاری دهد. اگر ما را خوار کنید و ما را فریب دهید، در قدیم نیز پدران‌تان، این کار را کردند. ولی پدرم، شکیبایی کرد. من نیز شکیبایی می‌کنم تا این‌که (خداوند) رحمان در امر من اجازه دهد. همان‌طور که وقتی مرا ترک کردید و در سال گذشته شکیبایی نمودم. وقتی مرا مانند مسلم بن عقیل، تنها گذاشتید که هیچ یاور و یاری برای من نبود؛ مگر تعداد اندکی از آنان. ارتداد بیشتر آنان، فقط به خاطر ترس از صدام طاغوت (خداوند، لعنتش کند) بود و به خاطر لَه‌لَه‌زدن به دنیا. ولی خداوند، مرا از صدام طاغوت نجات داد؛ با توجه به همه تلاش‌هایی که نیروهای کافر، برای دستگیری من انجام دادند.

فردی که این دعوت را تکذیب می‌کند، من بین دستان شما هستم و این، ده‌ها فرد از مومنین در دعوت هستند که پرده، از آنان برداشته شده است و در ملکوت آسمان‌ها نگاه می‌کنند. صدها و بلکه بیشتر، رؤیاهای صادقانه به امام مهدی یا یکی از امامان یا زهرا یا رسول کریم دیدند که در آن، آنان را به دنباله‌روی از این دعوت راستین راهنمایی نموده بودند. من آمادگی مباحله دارم. بلکه همه گروه‌های مسلمانان - شیعه و سنی - و

علمای نصارا و یهود را به مبارزه می‌طلبیم؛ درباره این مسئله که به نسبت مسلمانان، از سوی مهدی هستیم و به نسبت نصارا، از سوی عیسی هستیم و به نسبت یهود، از سوی ایلیا هستیم. و آمادگی داریم که با اصحاب هر کتابی، با کتاب‌شان مناظره کنیم. من بنده مسکین ناآگاه، نسبت به قرآن و انجیل و تورات و به مکان‌های تحریف در آن، به خاطر علمی که خداوند به من داده است، از آنان آگاه‌تر هستیم. بلکه آنان توانایی این مسئله را ندارند که علمی را که خداوند به من داده است، رد کنند. بلکه من یقین دارم که فردی که جوینده حق باشد، ایمان می‌آورد و اما فردی که سر باز بزند و به خاطر طلب دنیا مُتَعَفِّن کفر بورزد، من در همان مجلس، با او مباحله می‌کنم تا فردی که زنده می‌ماند، از روی دلیل زنده بماند و فردی که می‌میرد، از روی دلیل بمیرد. فردی که مرا با پذیرش حق ببیزد، در دنیا و آخرت رستگار و خوشبخت می‌شود. و فردی که مرا رد کند، حق را رد کرده است و در دنیا و آخرت زیان دیده است. اندکی بعد می‌فهمید که چه گناهی انجام دادید و چه احترامی از خدا را از بین بردید. ولی زمان پشیمانی نیست. من از میان شما و به زودی می‌روم. ای فرزندان قاتلان حسین بن علی! در قدیم، فقها و مجتهدهای شما، ایشان را کُشت؛ شمر بن ذی‌الجوشن و شبت بن ربیع (خداوند، لعنت‌شان کند) و پدران‌تان، به آنان کمک کردند. امروز اگر بخواهم، شمر بن ذی‌الجوشن و شبت بن ربیع را در میان شما نام می‌برم. ولی من و این احمقان را چه کار؟ افرادی که اصلاً سخنی را متوجه نمی‌شوند. ای ستم‌کاران! به دور شدن من از نزد شما و هجرت من از کشور خودتان خوش حال نشوید. امر، طولانی نمی‌شود تا این که نزد پدرم، محمد بن حسن مهدی باز گردم؛ همو که فقط شمشیر و مرگ زیر سایه شمشیر را به شما می‌دهد. ای افرادی که به کشتن پدران‌تان خشنود شدید و از شمر (خداوند، لعنتش کند) زمان‌تان و شبت بن ربیع سرزمین‌تان دنباله‌روی می‌کنید. در آن زمان، پشیمانی برای‌تان سودی ندارد. ای قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران! فقط زیان دنیا و آخرت را می‌یابید؛ به خاطر جزای کاری که دستان و زبان‌تان به دست آورده

است؛ همان دروغ‌پردازی و بهتان و دروغ و افترا و اتهامات باطل. پدرم به خاطر کاری که با من کردید و این که احترام مرا از بین بردید، خشمگین نزد شما می‌آید. در آن زمان می‌دانید که هیچ آگاهی سودی ندارد که نسبت به چه فردی، جرأت ورزیدید و چه احترامی از خداوند و محمد و علی و فرزندان‌شان از بین بردید.

ای احزاب تنها و رهاکنندگان کتاب و گروه‌های گناه و تحریف‌کنندگان سخنان و گُشندگان پیامبران و فرزندان پیامبران! خداوند اجازه دست‌یابی به کشتن مرا به شما نمی‌دهد؛ همان‌طور که گذشتگان شما، به جدم حسین دست یافتند. این پایان است و امروز، روز بزرگ خداوند است و این اندازی از اندازهای آغازین است و این یکی از پدیده‌های بزرگ است که برای بشریت، انذاردهنده است.

به سوی پدرم، محمد بن حسن مهدی باز می‌گردم تا تکذیب من، توسط شما را به او خبر بدهم و این که با بهتان و سخن دروغ، احترام مرا از بین بردید. اخیراً تلاش نمودید که مرا به زندان بیفکنید و بکشید؛ نه به خاطر مسئله‌ای. به این خاطر که می‌دانید که حقی که من آن را آوردم، اصلاً برای باطل شما چیزی باقی نمی‌گذارد و الا شما با افرادی دست می‌دهید که وجود خداوند را انکار می‌کنند؛ مانند کمونیست‌ها. و سخن یا کار آنان را انکار نمی‌کنید. ﴿وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَتْ عَلَيَّكُمْ مَقَامِي وَتَذْكَيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيَّكُمْ عُمَّةٌ ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ فَتَبَّعْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ اعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدَبِّرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> «و خبر نوح را بر آنان بخوان، آن‌گاه که به قوم خود گفت: «ای قوم من، اگر مانند من [در میان شما] و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شما گران آمده است، [بدانید که من] بر خدا توکل



کرده‌ام. پس [در] کارت‌ان با شریکان خود هم‌داستان شوید، تا کارت‌ان بر شما مُلتبس  
ننماید سپس درباره من تصمیم بگیرید و مهلت‌م ندهید.» «و اگر روی گردانیدید، من  
مُزدی از شما نمی‌طلبم. پاداش من جز بر عهده خدا نیست، و مأمورم که از  
گردن‌نهندگان باشم.» پس او را تکذیب کردند. آن‌گاه وی را با کسانی که در کشتی  
هم‌راه او بودند نجات دادیم، و آنان را جانشین [تبه‌کاران] ساختیم، و کسانی را که آیات  
ما را تکذیب کردند غرق کردیم. پس بنگر که فرجام بیم داده شدگان چگونه بود.» راست  
گفت خدای والای بزرگ.